

« مجله فیلم »

شاهین امین: کجا به دنیا اومدی ؟

مهران مدیری: میدان بروجردی . سر آسیاب دولاب .

ش: جایی گفته بودی که طعم فقر را چشیده ای ؟

م: این مورد استثنایی نیست. خیلی از آدمهای همسن و سال من این طعم را چشیده اند. بافت خانواده ها یا کارگری بود یا کارمندی .

ش: الان نسبت به فقر چه حسی داری ؟

م: الان تفسیرم با دوران کودکی و نوجوانی فرق دارد .

ش: بعد از نوجوانی همه ما یک دوران بی پولی را طی کردیم. الان هم هر لحظه ممکن است بی پول شویم .

م: اما این فقر خیلی سینمایی نیست که گاهی پول توی جیبمان نباشد. ولی از آن موقع خیلی از چیزهایی که دوست داشتیم داشته باشیم نداشتیم. خیلی از استعدادها مسیرش عوض میشد. در عین حال کمک میکند به رشد بعضی از استعدادها. مثلا ممکن است داشتن یک ساز برای آدم تبدیل شود به یک آرزوی دست نیافتنی .

ش: کدام بخش از آرزوهایت بخاطر فقر از دست رفت ؟

م: من در کودکی هیچ وقت آرزوی مشخصی نداشتم .

ش: یعنی هیچ آرزویی نداشتی ؟

م: چرا. منتها خیلی از نوجوانان هستند که قاطعانه میدانند چه میخواهند .

مثلا خیلیها میخواهند خلبان شوند و این را از ۱۲ تا ۲۰ سالگی میگویند. ولی من آرزوی طولانی ای نداشتم که به آن نرسیده باشم .

ش: یعنی آرزوهایت زیاد و کوتاه مدت بودند ؟

م: بله . دم دمی بودم .

ش: مثلا؟

م: دوست داشتم زیست شناس شوم. هنوز هم دوست دارم .

ش: تاتر خواندی؟

م: بله. ولی از بچگی با کتابهای برادرم که زیست شناسی خوانده بود ورمیرفتم. شاید طولانی ترین آرزویم این بود . کارهای تحقیقی درباره زندگی حیوانات. هنوز هم خیلی علاقه مندم. فیلمهای مورد علاقه ام فیلمهای مستند است .

ش: الان هم آرزوهای دمدمی داری؟

م: نه این مساله مربوط به ناپختگیهای دوران نوجوانی است .

ش: الان آرزوهایت چیست؟

م: زود رسیدیم به اینجا. این مساله مال آخر بحث بود .

ش: آخر میخوایم زود تمامش کنیم. راستش نمیخواهیم خیلی زمانی جلو برویم حرفهایمان را میزنیم. چون خیلی هم خود شیفته ایم فکر میکنیم همه از حرفهای ما خوششان می آید .
م: طبیعتا یک بخشی از آرزوها مربوط به حرفهء ماست. اینکه میخواهیم به کجا برسیم راجع به این حرفه توضیح واضح است و معلوم .

ش: یعنی چه معلوم است؟ اغلب سینما گران آرزوهای بلندی در این حرفه دارند. مثلا خیلیها دوست دارند که جایزه اسکار بگیرند. هیچ بد هم نیست. یا مثلا در فیلمهای بین المللی ظاهر شوند. تو چه آرزویی داری؟

م: من یک چیزی که نمیدانم آرزوست یا نه. فیلمسازی است آن هم در نوع جدی تا طنز .

ش: چرا؟

م : چون به کار جدی بیشتر از طنز علاقه دارم. اصلا اتفاقی وارد کار طنز شدم. طی یک اتفاق علی عمرانی پیشنهاد همکاری در نوروز ۷۲ را داد. اینطوری کار طنز شروع شد. در واقع پیشنهاد علی عمرانی بود. او با داریوش کاردان و مرحوم خسروی ارتباط داشت و قرار بود با یک مجموعه طنز برای شروع سال ۷۲ همکاری کند. گفتم من چه کار باید بکنم، گفت نمیدانم هیچ طرحی ندارم. آن نوع کار ترکیبی هم تا حالا در تلویزیون انجام نشده بود. بعد هم هرکسی هر کاری توانست کرد. از آنجا قضیهء طنزپردازی ما شروع شد. قبل از آن هم دوتا کار تئاتر داشتم که طنز بود. یکی از آنها پانسیون بود که

سال ۶۶ اجرا شد .

ش: چند تا کار صحنه ای کردی؟

م: ۱۸، ۱۹ تا که به غیر از یکی که به عنوان آهنگساز همکاری کردم ، بقیه اش بازیگر بودم. مثل سیمرغ و هملت با دکتر صادقی، کیسه بوکس کار علی مؤذنی و ...

ش: در عرض چند سال این کارها را کردی ؟

م: از زمان انقلاب تا سال ۷۱. بعد چند کار تلویزیونی داشتم ، یکی با خانم ثریا قاسمی و چند کار مذهبی با مجتبی یاسینی، قبل تر از آن هم کار رادیو میکردم .

ش: چه سالی وارد دانشگاه شدی؟

م: سال ۱۳۶۵ .

ش: بعد از خدمت سربازی؟

م: نه قبل از آن .

www.ModiriFans.com
The Source Of Mehran Modiri

ش: قبل از آن؟

م: ماجرای تحصیل من پیچیده است، اصلا واردش نشویم. سربازی، دانشگاه نصفه، بعد سربازی و ...

ش: زمان جنگ جبهه هم بودی؟

م: بله خیلی جبهه ها بودم. ، مرصاد، حلبچه .

ش: چرا نمیخواهی توضیح بدهی؟

م: اولاً از ساعت هفت صبح سر کار بودم و خیلی خسته ام و نمیتوانم تاریخها را بیاد بیاورم. ثانیاً،

بیوگرافی من نهایتاً به چه درد میخورد؟

ش: خب آدمها از یک جایی شروع میکنند و به یک جایی میرسند. قطعاً تجربه های جوانی و نوع تحصیل

روی کارهای آنها تاثیر میگذارد. جان فورد بوکسور بوده، در بندر کار میکرده و ...

م: یک بخشی بیوگرافی آدمهاست .

ش: بله ما هم یک بخشی از حرفه‌ایمان درباره زندگی خصوصی توست. شاهین: گفتی اتفاقی وارد کار طنز شدی. قبل از آن فکر نمی‌کردی آدم خوشمزه ای هستی؟
م: نه اصلاً بازیگری برایم تعریف دیگری داشت. ولی نوروز ۷۲ که ضبط شد دیدم جزییاتی در کار طنز وجود دارد که جالب است. در همین فکرها بودم که پیشنهادهای بعدی شروع شد و قضیه ادامه پیدا کرد .

ش: به نظر میرسد که هر جایی دوست داری میتوانی سرک بکشی؟
م: منظورت موسیقی و آواز است؟

ش: نه کاملاً. تو گفتی که به کار طنز فکر نکرده بودی و وقتی پیش آمد دیدی خوب است. بعد میروی جلو. خب پس ظاهراً روحیه سرک کشی و تجربه را داری؟
م: سراغ خیلی چیزها نرفتم به چند دلیل. شاید هم استعدادش را نداشته باشم ، مثل نقاشی .

ش: منظور استفاده از فرصتهاست نه کار .

م: بله اگر فرصتی باشد تجربه میکنم. البته در مورد کارهایی که فکر میکنم میتوانم حتی یک درصد انجام دهم. مثل همین آواز. البته من صدای خودم را دوست ندارم. اما حس و حال خواندنم را دوست دارم. وقتی که میخوانم خودم خیلی لذت میبرم ، اشتباهی فکر میکنم دیگران هم همین لذت را میبرند !

ش: نوارت ظاهراً پر فروش هم شده؟
م: بد نبوده .

ش: نوارت را تقدیم کردی به محمد نوری؟

م :بله بدلیل علاقه ای که به صدای محمد نوری دارم. وقتی کار شروع شد فکر کردیم جنس کار خیلی نزدیک است به آواز او. البته این پیشنهاد فردین خلعتبری بود که سریع پذیرفتم . حتی شعرها هم خیلی نزدیک به نوع کارهای نوری بود .

ش: باز هم نوار بیرون میدهی؟

م: مشغول یک کاست مشترک هستیم با هومن نبوی .

ش: تحصیلات آکادمیک در زمینه موسیقی که نداری؟

م: نه ، برادرم پیانیست بوده و هست ، و همیشه موسیقی کلاسیک در خانه ما شنیده میشد .

ش: و با گامهای مختلف و دیگر مسائل موسیقی آشنا شدی؟
م: حداقل ریتم را به لحاظ شنیداری خیلی خوب شناختم و در استودیو بدون آزار کسی خواندم. ریتم و سر ضربها و... درست بود .

ش: فالش هم نخواندی؟
م: نه. چند نفری هم تعجب کردند که با یکبار تمرین ، اجرا صورت میگرفت. شنیدن زیاد موسیقی این حسن را داشت .

ش: در واقع موسیقی را با شنیدن آموختی؟
م: نه فقط شنیدن . تحصیلات آکادمیک نداشتم، سلفژ به صورت علمی نخواندم ، اما میدانم چایکوفسکی در شنبه سال فلان از کنسرواتور که بیرون آمد کجا رفت و به مادام فون مک چی گفت و باعث خلق چه اثری شد. شاید تاریخ موسیقی کلاسیک را به خوبی بدانم. شروع هر اثری را که برایم بگذارید میگویم مال کیست ، چه سالی است ، چه سبک و چه دورانی است و تحلیلش چیست .

ش: پس چطور به سمت موسیقی نرفتی؟
م: امکانش پیش نیامد. به دلایل مختلف ، خودم هم تنبلی کردم. برادرم خیلی اصرار داشت که شروع کنم. یادم نیست چرا ولی میدانم که بلاخره نشد. الان به این فکر افتادم ، و به کلاس گیتار میروم .

ش: در نوجوانی و جوانی پر شر و شور بودی که گوش نکردی؟
م: عموما نه. اما یکی دو سال چند تا دوست مرا خیلی شر کردند. اما از بچگی دوست داشتم یک گوشه بنشینم و موسیقی گوش کنم و کتاب بخوانم. خیلی به معنای عام کودکی نکردم. وقتی بچه ها در کوچه بودند من عمدتا نبودم. از جمع گریزان بودم. الان هم این خصلتها را دارم. تنهایی موسیقی گوش کردن را خیلی دوست دارم و فکر کردن زیاد در ساعات طولانی. خیلی آدم اجتماعی نیستم .

ش: حتما به تو گفته اند که صورت تلخی داری؟
م: بله، خیلیها از این هم فراتر میروند و میگویند آدم غمگینی هستی. خیلی وقتها درست است. در طول روز غمگینیم به شادیهایم میچربد. زود هم خودش را نشان میدهد. به قول یکی از دوستان غم اگر به جاهای ناجور نکشه، چیز خیلی بدی نیست. میتواند منشا خلاقیت هم باشد. ظاهرا در شرق برای غم اصالت بیشتری نسبت به شادی قائلند .

ش: چطور شد آدمی که خلوت را دوست دارد ناخواسته بعد از ساعت خوش یکدفعه اینقدر حاشیه برایش درست میشود - که بخش عمده ای از آنها دروغ بود - و سه سال و نیم ممنوع الکار میشود و بیکار میماند؟

م: خیلی به شخصیت من ربط پیدا نمیکرد. ما در دورانی ساعت خوش را ساختیم که جای این نوع کار بسیار خالی بود. شاید یک بخش از موفقیت آن به خلاقیت فردی و همکاری خوب گروهی برمیگشت. اما بخش دیگر موفقیت آن به خاطر خلا این نوع کارها و این شکل از شادی در آن دوران بود .

ش: شاید هم یک جور واکنش بخاطر نبود خیلی از همین شادیهها بود .

م: بله، بعد این مساله آنقدر درشت شد که خیلی از مسائل جامعه را مثل آموزش و پرورش و جوانها را تحت تاثیر قرار داد. شنیدم آموزش و پرورش رسماً از صدا و سیما شکایت کرد، چون آن سال افت تحصیلی وحشتناکی بروز کرد و آنها علتش را ساعت خوش میدانستند. حتما همه بچه ها سر کلاس از برنامه دیشب حرف میزدند. به جایی رسید که عکس من پشت تی شرت و آدامس چاپ شد. تلویزیون وقتی این وضعیت را دید ترجیح داد اول جلوی برنامه را بگیرد. چرا که میزان عواقب آن راحدس نمیزد. من اصلاً نمیگویم این عواقب خوب بود یا بد، ولی وجود داشت. بعد از آن هم حرف حدیثها در جامعه وجود داشت . ما هنوز در جامعه بودیم .

ش: و میتوانستید سوژه باشید؟
م: بله اینهایی که میگویم کسی به من نگفته. من فکر میکنم اینها دلایل آن مسائل بود. بعد از قطع برنامه هم خود ما حذف شدیم .

ش: آن دوران تا چند ماه روزی نبود که نشریات زرد به آدمهای گروه ساعت خوش به سخیف ترین شکل ممکن نپردازند .

م: بله بعد هم تصمیم گرفته شد ما هیچ کاری نکنیم و این تصمیم به درازا کشید .

ش: یعنی تلویزیون بدون هیچ دلیلی فقط به خاطر جنجالهایی که بوجود آمد، تصمیم گرفت کار نکنید؟
م: بله. و گفتند این آدمها دیده نشوند تا خود ما اعلام کنیم کی وقتش است. فکر نمیکردیم ایندر طولانی بشود. خب ممنوع الکاری هم تجربه میخواد و ما هم تجربه نداشتیم. فکر میکردیم فقط ۲-۳ ماه بیکار باشیم. تا اینکه از اواخر ۷۶ من کاری را با محمد صالح علاء شروع کردم که تازه گفتند فقط میتواند بسازد و نه بازیگری.. تا ۶ ماه گذشت و به برنامه ۷۷ رسیدیم .

ش: این ممنوع کاری چرا به تاتر و سینما هم کشید؟ تو که اهل تاتر بودی؟
م: نمیدانم چرا در تمام زمینه های هنری ممنوع الکار شدم .

ش: یعنی به این نتیجه رسیدند که خود شما هم در این جنجالها و مسایلی که پیش آمده مقصر هستید؟

م: بله شاید نوع شمایل کلی ما از نظر شکل کار، طنز، روحیه و ارتباط با بیننده، شکل معقولی نداشت .

ش: خیلی سنگین نبود؟ .

م: از نظر بعضی بله و باعث شد خیلیها مخالفت کنند .

ش: کار سینمایی هم بعد از ساعت خوش پیشنهاد شد؟ .

م: بعد از ساعت خوش و بعد از کنار رفتن از تلویزیون چندین کار خوب سینمایی پیشنهاد شد . قرار بود ضیافت را من بازی کنم تا پای کلید زدن هم رفتیم.. روز آغاز آمدند و گفتند فلانی نباشد. سر فیلم سلطان هم عین همین اتفاق افتاد. خیلی کارهای خوب سینمایی و تاتر را در آن سه سال و نیم از دست دادم. ضربه بزرگی بود .

ش: در این سه سال و نیم چه کار میکردی؟
م: کار. کار تجارت در حد متوسط برای گذراندن زندگی. اما سعی کردم به تمریناتم برای بازی ادامه بدهم و بنویسم، زیاد بنویسم. طرحهای مختلف میزدم برای روزی که بتوانم دوباره کار کنم و کار طنز بسازم .

ش: این افکار سراغت نمی آمد که اگر نتوانم دوباره کار کنم چه خواهد شد ؟

م: چرا، همیشه، ولی فکر میکردم بلاخره یک روزی دوباره کار خواهم کرد. برای اینکه فکر میکردم چندان جرم سنگینی نیست. برای خودم تحلیل میکردم یک دوره ای این اتفاق افتاده. برای اینکه دوباره کار کنی باید مدتی نباشی. خلاصه سعی میکردم خودم را حفظ کنم. چون کار طنز به روحیه محکم برای روحیه آفرینی و تسلط به موضوع احتیاج دارد. تا اتفاقات ریز را اطرافتان ببینید و به نمایش برگردانید. برای همین فکر کردم اگر آسیب جدی ببینم به لحاظ روحی ممکن است هرگز نتوانم کار طنز بکنم .

ش: گفتی حاصل آن نوشته ها در برنامه ۷۷ بروز کرد ؟

م: متن ۷۷ را بچه ها مینوشتند. در دوران بیکاری بیشتر به طراحی نوع کار فکر میکردم تا کار به شکل آیتم نباشد. در واقع در دوران بیکاری به طراحی و فرم جدید یک برنامه طنز فکر میکردم. که این اتفاق در ۷۷ افتاد. البته پس از سه ماه اول پخش، یعنی دقیقا از شهریور سال ۷۷ کار اصلا عوض شد. در ۷۷

فاصله را با بیننده کم کنیم و حتی از روبرو با او صحبت کنیم. این بزرگترین ویژگی آن برنامه بود. خیلی از حرفه ایها به ما میگفتند ما میدانیم شما برشت و فاصله گذاری و... میشناسید. اما آن کارها را خیلی نمیتوان به برشت چسباند. من فکر کردم بهتر است بیننده هر آنچه را روبرو و پشت صحنه اتفاق میفتد ببیند. کارهای دیگر ما در آن برنامه ادغام پلاتوها و نمایش با هم بود. ارتباط متفاوت خود ما با بیننده بود. ویژگی دیگر اینکه بازیگران به هیچ عنوان بازی نکنند. اصلا انتخابهایم بر این اساس بود.

ش: یعنی آدمهایی را انتخاب کردی که غین شخصیتها باشند؟

م: دنبال آدمهایی میگشتم که میخواستم، کاری هم نداشتم که بازیگرند یا نه؟ که خودشان را جلوی دوربین بیاورند. این تاکید همیشگی من به بازیگران بود. با خیلی از آنها هم به صورت اتفاقی آشنا شدم.

ش: خودت هم جلوی دوربین خودت بودی؟

م: کاملا. مگر در مواقع تیپ سازی که یک بحث دیگر است. این خود بودن، این ارتباط بدون پوشش در پلاتوها بر خلاف قواعد اصلی کار در تلویزیون بود که مردم به آن عادت داشتند. حتما آبروریزی میکردیم. چون واقعیت بود وقتی بوم می آید در تصویر اگر بیننده هم ببیند چه اشکالی دارد؟ شاید این یک فکر روانشناسانه پشتش باشد. برداشتن استانداردهای موجود در تلویزیون از کارهای ما در ۷۷ بود و باعث شد کار خودش را نشان دهد.

ش: احتمالا فکرهای فراوان در دوران بیکاری باعث شد که ۷۷ - به نظر من - قوام یافته ترین کار شما باشد.

م: خیلی از دلایل همینها بود. مردم گفت و گوها و درگیریهای زن و شوهرها را خیلی دوست دارند. چون هر کس خودش را جای آن کاراکترها میگذارد و همذات پنداری میکند. خیلی درباره خودم حرف نزدم بهتر است.

ش: اما مصاحبه با توست؟

م: بله، ولی گروه، گروه قوی و خوبی بود. آدمهایی مثل سروش صحت، آرش عرفانی که نویسنده بودند. مثل رضا کاظمی نژاد و بقیه که حضور ذهن ندارم نام ببرم. اینها واقعا همین جوری فکر میکردند و متنهایی که میدادند خیلی وقتها من را حیرت زده میکرد. یعنی دقیقا فهمیده بودند نبض موفقیت کار چیست و همانها را درشت نمایی میکردند. به قول سروش صحت هیچ کس باور نمیکند که ۷۷ همین جوری ۱۰ ماه روی آنتن بود، و شب وقتی خداحافظی میکردیم برای فردا صبح، هیچ چیز وجود نداشت. نه قصه، نه طرح؛ نه متن.

ش: یعنی صبح می آمدید و بسم الله. نویسندۀها شب متنها را مینوشتند؟
م: خیلی وقتها با متن می آمدند خیلی وقتها بدون متن موضوع گفته میشد. تا من میرفتم نور و جای دوربینها را تنظیم کنم، آکسسوار را مشخص میکردم و بچه ها مینوشتند. این بچه ها واقعا یک سال آنچنان شرافتمندانه و دلسوزانه کار کردند، که این برنامه هر شب ۴۵ دقیقه روی آنتن بود. با این درصد از موفقیت ..

ش: بهترین و موفقترین برنامه هایت کدام بودند؟
م: باید دید از چه نظر. ۷۷ پر بیننده ترین برنامه تاریخ تلویزیون شناخته شده است. اما الان که خودم نگاه میکنم دیگر آن نوع طنز را دوست ندارم.

ش: الان چه شکل طنز را دوست داری؟
م: بحثش مفصل است.

ش: خوب درباره همان برنامه ها بگو.
م: نمیتوانم بگویم آنها را دوست ندارم. اما به نظرم خیلی از لحظات ۷۲ ضعیف است و خیلی از لحظات خوب است. ساعت خوش خیلی از قسمتهایش ضعیف است و خیلی از لحظاتهش جاودانه. بعضی از صحنه های ۷۷ را دوست دارم خیلی اش را هم نمی پسندم.
ش: خب اینکه طبیعی است. تو که فیلم سینمایی یکپارچه ساختی. اما در کل کدامیک را ترجیح میدی؟
م: در کل نمیتوانم بگویم. هر کدام ویژگیهای خاص خود را داشتند. از نظر خیلیها ببخشید شما که گفت و گو با مشاغل بود درخشان است. در حالیکه آیتمهای طنزش اصلا خوب نبود.

ش: چه چیز ببخشید شما جذاب بود؟
م: همان قسمت پته رو آب ریختن آن! رسماً یک کسی می آمد مینشست و میگفت از کارم نمیزنم و در آدم روزی هزار تومان است. میگفتم دروغ میگویی. جلوی ۵۰ میلیون آدم.

ش: این آدمها چطور انتخاب میشدند؟
م: خیلیها خودشان می آمدند و خیلیها توسط مدیر تولید انتخاب میشدند.

ش: یعنی این آدمها متوجه نمیشدند شما جلوی تمام مردم ایران به آنها می گوید داری دروغ میگویی؟
م: چرا.

ش: پس برای چی می آمدند؟

م: چون برخوردارها آنقدر واقعی بود و غیر تصنعی که یک گپ خصوصی تلقی میشد .

ش: گپ جلو ۶۰ میلیون آدم؟

م: بله ، ولی به دلیل همین برخوردار واقعی و صمیمی قضیه برایشان دوست داشتنی شده بود. مثلا آدمی که از شغلش دو میلیون در می آورد. وقتی میگفت من آب باریکه دارم میگفتم تو دروغ میگویی بهش برنمیخورد .

ش: یعنی هیچ کس راست نمیگفت؟

م: به غیر از مشاغل هنری فقط یک نفر در مشاغل آزاد راست گفت. ایشان تولیدی داشت. پرسیدم شما تولیدی دارید، گفت بله. گفتم جزو آن دسته از آدمها هستید که مثلا در باب همایون یک انبار دارند . لباسها را میدوزند و بعد از این مارکهای ۵ ریالی خارجی دسته دسته میخرند و می چسبانند روی لباس. گفت بله. و خیلیها فکر میکنند جنسهایش خارجی است .

ش: بعد او بدبخت و ورشکست نشد؟

م: خبر ندارم ولی معمولا کسی که حقیقت را میگوید خوشبخت میشود. این رک گویها باعث شیرینی شد که در بطنش خیلی تلخ بود .

ش :خب حالا بگو چه نوع طنزی را دوست داری؟
م: آن مساله ای که گفتم فقط به نوع بازیگری و ارایه مربوط میشود. سوژه ها همیشه ثابتند، پرداختها متفاوت است. به لحاظ ساختار همان نوع طنز را میپسندم و ادامه میدهم فقط کار جدیدم پر از فانتری است . آنقدر زیاد که گاهی به انیمیشن نزدیک میشود. اما سعی میکنیم باور کردنی باشد .

ش: یعنی الان فانتری را بیشتر کردید؟

م: بله. ما نوع طنزی را که در کارهایمان تا حالا انتخاب کرده بودیم کاملا بی منطق و پیش زمینه بود. مثل هات شات. هنوز هم همین کار را میکنم. ولی فکر کردم درست تر این است جنس بازی فانتری را حذف کنم. به نظرم طنزی بسیار قوی است که شما فانتری قوی برایش ساخته باشی. سوژه های موضوعات انسانی و اجتماعی باشد و اما بازیگرها فانتری نباشند .

ش: در واقع میخواهی کنتراست ایجاد کنی بین فضا ، اتفاقات و نحوه بازیگری؟

م: بله . میخواهم از بازیگران به شدت جدی استفاده کنم و برویم به سمت کمدی اتفاق .

ش: شما میگویی در ببخشید شما رسما به طرف میگفتی دروغ میگویی، در واقع همان پته رو آب ریختن اما به شکل صمیمانه. این کار در برنامه طنز ۸۰ هم به شکل دیگری دیده میشد. اغلب این حس وجود

جز چند مثلا مصاحبه با مهدی سجاده چی و چند نفر دیگر. انگار یک جواری ضعیفایشان را به رخشان میکشیدی. مثل اینکه از پته روی آب ریختن خیلی بدت نمیداد؟

م: این مساله را خیلیها گفتند و من بابت آن واقعا ناراحت شدم. قسم میخورم هرگز دلم نمیخواست این اتفاق بیفتد. نمیدانم چرا اینجوری شد. شاید هرگز فکر نمیکردم بچه ها اینطور پاسخ بدهند یا فکر نمیکردم نوع نشستن، میزانشن و نوع گفت و گو این توهم را ایجاد کند، که من میخوام کسی را خراب کنم یا چیزی را به رخ بکشم. این خیلی غیر انسانی است. آن هم با بچه هایی که خودم یک جواری وارد این حرفه کردم، کسانی که در طول کارهایی که با هم کردیم خیلی زحمت کشیدند. تمام کارهای ما حاصل خلاقیت گروهی این بچه ها بوده. شاید وقتی برنامه پخش شد خودم هم دیدم که من از یک موضع خیلی بالاتر سوال میکنم و وقتی او در جواب دچار اشکال میشود، این حس را القا میکند که عمدا این کار را کردم. اما واقعا اینجور نبود. آن هم درباره کسانی که خیلی من به آنها مدیونم. من هیچوقت تنها به این نقطه فعلی نمیرسیدم. این شعار نیست. اگر الان من دارم گفت و گو میکنم یک گروه باعث این اتفاقات بود که من به این نقطه برسم و من باعث شدم بچه ها به آن نقطه برسند .

ش: شاید با همان حس کار کردید که انگار پشت صحنه است و خیلی راحت حرف بزنید .

م: شاید این کار مصطلح نبوده . نمیدانم .

ش: شاید بجای اینکه در جایگاه پرسشگر باشی بیشتر در همان حس مدیر برنامه بودی؟
م: این حس تداعی میشد. در صورتی که من همان ارتباط عادی را با بچه ها را داشتم. اما من اصلا مجری نیستم و کما اینکه در یک برنامه سینمای جدی افتضاح کردم .

ش: آن برنامه چگونه کار شد؟

م: یکروز در شبکه ۵ داشتم میرفتم دیدم کسی، یک آقای آمد جلو. گفت آقای مدیری یک لحظه بیا، گفتم من کار دارم. گفت: یک دقیقه. بعد رفتیم . گفت: الان داریم میرویم استودیو. بعد گفتند هر شب باید ۴ برنامه سینمایی ضبط کنیم. گفتم خیلی خب من دوست دارم برنامه سینمایی اجرا کنم اما یک لحظه بگوئید موضوع چیست. بعد رفتم داخل استودیو دیدم خانم درخشنده و مجید مظفری نشسته اند و باید سوال کنم. اصلا نمیدانستم چی باید بگم .

ش : یعنی ما باور کنیم که مهران مدیری آنقدر خجالتی است که یقه اش را بگیری ببری داخل استودیو و برنامه ضبط کنی؟

م: خجالتی نیستم.. کسی که من را صدا زد، برد پیش تهیه کننده ای که دوست من بود و او گفت اگر امشب این برنامه ضبط نشود حیثیت من بر باد رفته. گفتم باشد فقط همین امشب. چون کار من نیست .

ش: خود کسانی که در طنز ۸۰ با آنها گفت و گو کردی این حس را نداشتند که از بالا با آنها برخورد میشود. نگفتند مهران دستت درد نکند که ما را خراب کردی؟
م: نه. آنهایی که نیامدند مصاحبه کنند این حس را داشتند و به همین دلیل شرکت نکردند، شاید آنها که سری اول بودند بدشانس بودند .

ش: در اغلب برنامه هایت ساختمان اصلی بر مبنای نقش خودت است. حتی در برنامه ۷۷ که شما یک زوج بودید و داخل پلاتو آیتمهای مختلف قبل یا بعد از کارها پخش میشد اگر خودت را حذف کنیم ساختمان میریزد .
م: چرا میگویید اگر حذف کنیم ساختمان میریزد؟

ش: مثلا در همین ۷۷ اگر نقش خودت و خانم صبوری را حذف کنیم اصلا حلقه ارتباطی از بین میرود و اتفاقا جذابترین قسمت ۷۷ اغلب همان قسمت میانی تو و خانم صبوری بود .
م: آگاهانه نبود. دو دلیل داشت که باعث شد این وضعیت ادامه داشته باشد و شدیدتر شود. یکی اعتقاد خود شبکه است. من بارها از شبکه ۳ خواستم بازی نکنم و فقط کارگردانی کنم به شدت مخالفت شد. چیزی که شبکه میگوید مردم است. دلیل دیگرش این است که نویسنده ها این کار را نمیکند. بارها گفتم بنویسید فلانی رفته مسافرت. در نود شب آنقدر التماس کردم که چندبار این کار را کردند. اما نویسنده ها هم میگفتند نمیشود، چی بنویسیم !
ش: گفتم که به شدت مایلی به سمت کارگردانی سینما بروی. چطور شد که تا حالا ترفتی؟

م: فرصتی پیش نیامد. چند بار این موقعیت پیش آمده ولی بدلیل (شاید اشتباه کردم) درگیر بودن با تلویزیون نتوانسته ام. این تصمیم برای امسال دیگر جدی است. از بس قرارداد پشت قرارداد و کار پشت کار آمده فرصت نکردم. دلم میخواهد که با یک فیلمنامه طنز فوق العاده که جایز در سینما به شدت خالی است، و با سبک و فانتری مورد نظرم وارد سینما بشوم. شاید یکی دیگر از دلایلی که تا کنون چنین تجربه ای نکردم همین وسواسم در انتخاب یا نگارش یک فیلمنامه فوق العاده باشد .

ش: این فیلمنامه الان آماده است؟

م: در حد طرح آماده است و باید نوشته شود. حتی دلم نمیخواهد کار متوسطی از آب درآید، دلم میخواهد عالی باشد. باید امکانات را هم در نظر گرفت، تا این ایده ای که در ذهن دارم - و خیلی هم محیرالعقول نیست - را بتوانم عملی کنم .

ش: به عنوان یک هنرمند تلویزیونی، فکر نمیکنی بهتر است پیش از اقدام به فیلمسازی، مراحل دیگر سینما را تجربه کنی؟

م: به هم اینها فکر کردم، به اینکه با تجربه بازیگری میتوانم به شناخت بیشتری در مورد سینما

فکرهاست که باعث شده تا وضعیت موجود ادامه یابد و نتوانم تصمیم قاطعی برای اینکار بگیرم. ولی فکر میکنم که الان وقتش است. نه به این دلیل که سینما را ساده میبینم، به این معنی که با پیش زمینه های فکری، شرایط را برای این کار مساعد میبینم.

ش: گفتمی که اوایل اصلا به طنز فکر نمیکردی و دوست داشتی باریگر جدی ای باشی در سینمای جدی. ولی الان باز به فکر ساختن یک طنزی .

م: نه، برای اولین کار سینمایی، باید سراغ موضوعی بروم که روی آن تسلط دارم، وگرنه در نهایت علاقه ام ساخت یک فیلم جدی است. به خاطر تجربه ای که در طنز دارم، فکر میکنم ریسکش کمتر است.

ش: این علاقه ای که به سینمای جدی داری، در عمل منجر به ساخت چه فیلمهایی خواهد شد. در سینمای جدی میخواهی به چه چیزهایی اشاره کنی؟
م: الان نمیتوانم بگویم. اولاً که این محدودیت وجود ندارد که من راجع به یک مقولهء مشخص تصمیم گرفته باشم از طریق سینما حرفم را بزنم. سینما میتواند بستر خیلی از حرفها باشد.

ش: میخواهم سلیقهء مهران مدیری در سینمای غیر طنز را بدانم. مثلاً الگویی از سینمای خارجی داری که بدانیم میخواهی در آن راستا حرکت کنی؟
م: مثالی که میزنم نه به خاطر شکل ایده آل سینما، بلکه بعنوان سینمایی است که دوست دارم. مثلاً کارهای هال اشبی در اروپاست، فیلمهایی مثل کراسینگار یا در ایران فیلم هامون علاقهء شخصی من، سینمایی است که به روابط انسانی میپردازد، به طراحی آدمها، به عشق، به احترام و به خیلی چیزهای دیگر میپردازد.

ش: بعد از ۷۷ به نظر میرسد وسواست کمتر شده، کارهایت تولیدی تر شده، موافقی؟
م: حرف شما را قبول دارم. اگر خودمانی تر بگویم افت کرده. قبول دارم ولی نه به دلیل اینکه وسواسم کمتر شده، بلکه به این دلیل که ادامه دادن این کار خیلی سخت است. محدودیتها و ضوابط تلویزیون از یک طرف و برنامه هایی که باید هرشب روی آنتن برود، کار ما را سخت میکند. فکر کردم راه نجات - شاید - این باشد که از برنامه های روتین هرشب به سمت سریال برویم. یعنی چند قسمت شسته رفته، با فیلمنامه ای از قبل نوشته شده که دکوپاژ شده اند بسازیم. طوری که کار را ضبط کنیم و کنار بگذاریم و سپس پخش کنیم. این راه نجاتی بود که به فکرم رسید. ولی شبکه بشدت اصرار در پر کردن برنامه نود شب داشت. این نود شب برنامه ای مثل ۷۷ بود. یعنی یک خانه محدود و بسته ای که یک زن و شوهر در آن ساکنند. و دقیقاً با همان موضوعات، فقط یک کمی جنس بازیهایش عوض شده بود. بازیگر مقابل من عوض شده بود و خیلی چیزهای جزئی. تغییر اساسی نکرده بود. اما به خودم گفتم که یا دیگر این کار را نکن و یا اگر میکنی باید خیلی متفاوت باشد، به لحاظ طراحی، به لحاظ

به لحاظ هر چیزی . کار جدیدم را با این فکر شروع کردم .

ش: در زندگی آدم خود محوری هستی یا نه ؟!

م: بله ، ولی سعی میکنم منعطف باشم. تصمیمی که میگیرم معمولاً درست است ، مگر اینکه قانع شوم که اشتباه کرده ام . این را البته خیلی نمیشود به برنامه سازی ربط داد . دلیل خودمحوری من در زندگی ، خود محوریم در برنامه نیست . چرا که اصلاً خود محوری نیست و ما گروهی کار میکنیم .

ش: منظورم ارتباط متقابل زندگی و شغل است ؟

م: معمولاً در طول کار ، به حرف بچه ها گوش میدهم . یکی از تصویربردارها یکروز گفت : « تو خیلی خوب گوش میدی و با مهربانی پیشنهادات را میپذیری ، ولی بعد کار خودت را میکنی . » البته همیشه اینگونه نیست . نمیدانم شاید درست میگوید ، ولی زاویه ای که من نگاه میکنم ، یک زاویه دیگر است . به این معنی نیست که او اشتباه میکند . میل و علاقه شخصی است . درست و غلط اصلاً معنا ندارد .

ش: گفتم که در برنامه ببخشید شما ، فردی را می آوردی که وضع مالی خوبی داشت ولی جلوی ۵۰

میلیون نفر به دروغ اظهار تنگدستی میکرد . تو خودت مگر در زندگی دروغ نمیگویی ؟

م: چرا . ببین من در همین مصاحبه ، تا حالا سعی کردم دروغ نگویم . میگویم خودمحوری ، میگویم آره

. یعنی دلیلی ندارد جلب ترحم کنم . یک واقعیاتی درباره خصلت آدمها وجود دارد . بعضی دروغها

پنهان بود و من از آنها میگذشتم . مثلاً از دبیر آموزش پرورش پرسیدم که شما در کارتان دزدی هم

میکنید ؟ میگفت: « دزدی یعنی چی ؟ » ، میگفتم دزدی یعنی کم کاری ، یعنی کم درس دادن و کم

دلسوزی کردن . میگفت « نه » . من به این دلیل ادامه ندادم که او شغل فرهنگی داشت . وگرنه

میتوانستم بگویم مثلاً نشده که ساعت ده صبح بیایی سر کلاس ؟ ، نشده پرسش شاگردی را بی جواب

بگذاری ؟ اینها همه به نظر من سرقت است . ولی از کسی که لوازم یدکی اتومبیل میفروشد ، نمیگذرم .

ان هم یکی از شغلای جامعه است و قابل احترام ، ولی دروغش آنقدر گنده است - که میگوید درآمد من

یک آب باریکه است - که هر بچه ای میفهمد . اگر من نگویم دروغ است چه کسی بگوید ؟ البته من خودم

هم دروغ میگویم ، اما تنها زمانی که احساس کنم راست گفتم باعث آزار مخاطب میشود ، یا به ضرر

خودم تمام شود . تا آنجایی که از دستم بر می آید سعی میکنم در این مواقع نیز دروغ نگویم . یعنی از

راهی بروم که نه جوابش را داده باشم و نه جوابش را نداده باشم . انتخاب تمهیدی که « حال » اش را

خراب نکنم . سعیم را میکنم ولی دروغ هم میگویم .

ش: چطور شد که پس از این همه کار طنز یکهو وارد مجموعه جدی در دسر والدین شدید ؟

م: به خاطر علاقه ام به کار جدی . فرصتی پیش آمد تا در مجموعه ای کار کنم که بازیگران خوبی داشت

محکمی برخوردار بود و این که از مسئولیت خسته شده بودم. دوست داشتم در یک کار جدی بازیگر باشم که بعد از انجام کار به من بگویند خداحافظ. در حالیکه اشتباه میکردم. یعنی سنگینی این مجموعه به قدری بود که مثلا خودم ۲ تا کار بسازم. تقریبا در تمام سکانسها هستم و آنقدر وقت کاری فشرده است و ما استراحت نداریم که باعث خستگی مضاعف شد. ولی به دلایل مختلف از کاری که کردم پشیمان نیستم.

ش: از چه مواردی عصبانی میشوی؟ بعضی وقتها از کوره در میروی؟
م: آره، در این نقشی هم که بازی میکنم خیلی عصبانی میشوم. دو مقوله است که من را خیلی عصبانی میکند و در واقع به سرحد جنون میرساند، یکی آدمهایی که به کاری که به آنها مربوط نیست دخالت کنند و خارج از حیطه خودشان قدم بگذارند، هرکسی آن کاری را که «باید» انجام ندهد و «نباید» انجام بدهد. به تعبیر برنارد شاو، ۸۰٪ آدمها، انرژیهایشان صرف کارهایی میشود که به آنها مربوط نیست. دومین مقوله خیلی شخصی است، اینکه من راجع به یک مساله جدی و مهم که ناراحت کرده حرف بزنم و بعد ببینم که طرفم باور نکرده و لبخند بزند، یعنی پوزخند بزند. این میتواند من را بکشد. دیوانه میشوم.

ش: عصبانی که میشوی چه کار میکنی؟
م: آن موقعیت را ترک میکنم. عکس العمل بدی نشان نمیدهم. آن محیط را ترک میکنم. سوار ماشین میشوم و رانندگی میکنم. رانندگی با سرعت زیاد در اتوبانهای تهران آرام میکند. این دو مورد نقاط ضعف من است. دوست دارم کاری را که به کسی محول میکنم، آن را به درستی انجام دهد.

ش: به نظرم اینجا هیچ کس کارش را به درستی انجام نمیدهد. بخاطر همین است که در این وضعیت به سر میبریم.

م: اصلا جهان سوم همین شکلی است. شاید پیشرفت اروپا یا خاور دور به این دلیل است که انجام مسئولیت به جانشان بسته است و تمام انرژیهایشان روانیشان صرف کاری میشود که انجام میدهند. جهان سوم متاسفانه فاقد این است. به قول شما هر آدمی از صبح تا شب مشغول عصبانی شدن است. خود ما هم شامل این حکم هستیم، همه ما. ولی چون پرسیدی تورا چه چیزی عصبانی میکند، گفتم.

ش: در خلوتت چه کار میکنی؟

م: مشغول سکوت میشوم. از آن سکوتهایی که شنیده میشود. فکر میکنم. نمیتوانم بگویم به چه چیزی. و مهمتر از همه موسیقی است، موسیقی کلاسیک با صدای بلند.

ش: چه کتابهایی میخوانی؟

م: خیلی وقت است که به خاطر این مشغله ها از کتاب دور شده ام ، ولی طی سالهایی به شدت کتاب میخوردم ! بیشتر از همه نمایشنامه و رمان میخواندم . نویسندگان محبوبم مارکز ، تولستوی و تورگنیف هستند . به شعر هم علاقه خیلی زیادی دارم . شاعر اولم لورکا است، بعد شاملوست ، بعد مارگوت بیکل ، بعد حافظ ... در موسیقی هم کنسرت های ابوای ویوالدی مرا به حالت جنون ، به حالت پوچی میرساند . خیلی از آثار باخ هم روی من چنین تاثیری دارند . چیزی که بیشتر غمگینم میکند شعر است .

ش: نگفتی که چطور رشد کردی و به اینجا رسیدی؟

م: من در دبیرستان دلگشا درس خواندم . در دوران تحصیل شاگرد خیلی خوبی بودم . سه برادر دارم . برادر بزرگترم در ایران است و سالهاست در ادبیات و موسیقی فعالیت میکند . دو برادر دیگرم مدت ۲۰ سال است که در سوئد زندگی میکنند . همیشه نمرات زیست شناسی و ادبیاتم عالی بود . گاهی اوقات معلم ادبیات کلاس را در اختیار من میگذاشت و میرفت . در ریاضیات همیشه خنگ بودم . من هنوز که هنوز است علت ریاضیات در جهان را نمیدانم . یعنی بنظرم بیهوده ترین و پوچ ترین درس است و هیچ وقت نمره ای بالاتر از ۲ در این درس نگرفتم ! در درسهایی هم که به ریاضی مربوط است مثل جبر ، فیزیک و غیره ، هیچ وقت موفق نبودم . از ریاضی متنفرم . فقط در حد جمع و تفریق مفید فایده است . بیشتر از جمع و تفریق ، نه اینکه به درد نمیخورد ، من آن را درک نمیکنم .

ش: فکر میکنی چقدر توانایی داری؟ هم مجری گری کردی ، هم کارگردانی ، هم نوشتی ، هم بازی کردی

، هم آواز خواندی ... فکر میکنی همه این کارها را خوب انجام دادی؟

م: نه ، ولی فکر میکنم خیلی هم بد نیست . شاید هر کس که کار هنری میکند این فکر را کرده باشد ، ولی من با صدای بلند فکر میکنم که توانایی من خیلی بیشتر از آنی است که عمل شده . آن چیزی - از هنر - که در ذهنم میگردد ، خیلی گنده است . دنبال پیدا کردن راههایی هستم برای گفتن تا تواناییم را اثبات کنم . هنوز دارم تمرین میکنم تا روزی آن چیزهایی را که میخواهم ، بگویم . خیلی دور نیست .

ش: این احتمال را میدهی که آن چیزهایی که به زعم تو گنده است ، برای دیگران کوچک باشد؟

م: هر احتمالی در جهان وجود دارد. (می خندد)

ش: گرفتاریهای شهرت باعث آزارت نمیشود؟

م: چرا ، تو دیگر زندگی شخصی نداری ، آزاد نیستی ، راحت نیستی و محدود میشوی و همراهانت را هم محدود میکنی. شهرت سرطان است. وقتی هر روز در تلویزیون نشان داده میشوی ، طبیعی است که

مشهور میشوی . اما آن چیزی که تو را از دیگران متفاوت میکند چیست ؟ آن آگاهی و تفکر پشت قضیه است و کسی که متفکرانه نگاه میکند ، دیگر شهرت برایش مهم نیست .

ش : سوال آخر کلیشه ای است ! چه بازیگرانی را دوست داری ؟
م : نمیشود بین دنیرو و دوپاردیو یکی را انتخاب کرد . بازیگران مورد علاقه ام یک لیست بیست نفره درجه یک را شامل میشود .

ش : ۵ تا از این بیست تا را بگو .
م : رابرت دنیرو ، ژرار دوپاردیو ، آنتونی کوئین ، مریل استریپ ... کلارک گیبل را دوست ندارم ، همفری بوگارت را دوست ندارم ...

ش : فیلمهایی که دوست داری کدامها هستند ؟
م : «ملت» کوزینتسف را چهل دفعه دیدم و ممکن است هشتاد دفعه دیگر هم ببینم . « باراباس » یکی از فیلمهای محبوب من است ، « پاپیون » ، « فیلم کوتاهی درباره عشق » و ...

www.ModiriFans.com
The Source Of Mehran Modiri